أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى‌ رَبِّهِ سَبِيلًا [سوره فرقان، آیه ٥٧]

 ای پیغمبر بگو من هیچ اجر و مزدی از شما طلب نمی‌كنم و فقط اجر و مزد همان هدایتیاست كه شما به پروردگارتان پیدا می‌كنید، این اجر و مزد من است.

 یادم می‌آید چند سال قبل از فوت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه، یك روز چند نفر از اشخاص از راه دور آمده بودند به منزل ایشان، بنده هم حضور داشتم. صحبت راجع به كیفیت كار و اطلاعات ایشان و مسائلی كه خب پیش آمده و یا پیش خواهد آمد و توصیه‌هایی كه آنها می‌كردند كه یك قدری از كار كم كنند و یك قدری به استراحتشان اضافه كنند. ایشان فرمودند كه ما این عمر را برای چه می‌خواهیم؟ غیر از این كه این عمر صرف اموری بشود كه مورد رضای پروردگار باشد غیر از این چه نتیجه‌ای بر این عمر ماحاصل می‌شود؟ بعد در ضمن صحبتشان یك مطلبی را ایشان فرمودند كه هنوز من روی این مطلب ایشان دارم فكر می‌كنم. ایشان در ضمن صحبت فرمودند كه من از خداوند این تقاضا را كردم كه آن زحماتی كه ما داریم می‌كشیم این كارهایی كه داریم می‌كنیم كتابهایی كه می‌نویسیم هدایتها ارشادها دستگیری‌ها، خب طبعا اینها امور سهل و ساده‌ای نیست، به گفتن و لفظ آسان می‌آید ولی خب بسیار مشكل است، از خدا خواستم كه اگر مشیت او تعلق گرفته است بر این كه مرا مخیر كنند بین این كه آن مقام عالی و مقام شفاعت و مقام بقا و آن مرتبه لاحدّی كه حدی ندارد اصلا، مرتبه‌ای ندارد مرحله‌ای ندارد، این را به من ندهد در قبالش عده‌ای را بر سر این سفرهبنشاند من راه دوم را اختیار كردم. یعنی من عمرم را برای هدایت و ارشاد مردم بگذارم و لو به آن مقام نرسم ولو به آن مرتبه نرسم ولو به آن مقام شفاعت كه از او تعبیر به مقام محمود می‌كنند، عسی ان یبعثك ربك مقاما محمودا، نرسم اگر امر دایر بین این و بین آن است من این قسم دوم را انتخاب كردم. این یك جمله‌ای است كه تا امروز فكر من را به خود مشغول كرده است، از آن سال تا به حال كه این چه معنایی دارد؟

 و امروز كه می‌آمدم به اتفاق یكی از دوستان، در میان راه با خودم می‌گفتم كه امروز خدمت دوستان چه مطلبی را مطرح كنم و چه مسئله‌ای را مطرحكنم؟ این به نظرم آمد كه این قضیه را یك مقداری باز كنم و احتمالا شاید مناسب هم باشد و پاسخ بسیاری از سوالاتی كه مطرح می‌شود در مسائل‌

 مختلف و گرفتاریها، داده شود و بخصوص با توجه به این كه سوال جدید و درخواست جدیدی برای پاسخ به دستم نرسیده بود.

 در این آیه خداوند به پیغمبر می‌فرماید بگو من از شما تقاضای اجر و مزدی ندارم تقاضای مزدی ندارم. امروزه مردم هر كاری را بر اساس مزدیانجام می‌دهند هر شخصی را كه بنگری در هر صنفی بر اساس مزدی كاری را انجام می‌دهد. هیچ وقت رفتید در یك بقالی و دكانی و یك جنسی را بگیرید و بعد آن شخص به شما بگوید كه آقا این را مجانی ببر؟ حالا امروز از شما نمی‌خواهیم بگیریم.

 یك روز من رفتم جایی به اتفاق یكی از دوستان بودیم گفتیم با آن صاحب مغازه یكخرده شوخی كنیم حالا بعد نیست، یك چیزی می‌خواستیم بگیریم یكی از دوستانمان هی آمد و به ا صطلاح قیمت را پایین آورد و این چیزها، بعد آن رو كرد به من آن صاحب مغازه و گفت خود آقا نظرشان چیست؟ حالا شما دارید هی تنازل قیمت می‌كنید ایشان هم ساكت نشسته، نظر ایشان چیست؟ یك مرتبه یك مبلغ خیلی بالاتر از قیمت او پیشنهاد كردم! گفتم من این قدر می‌دهم! گفت آقا شوخی می‌كنید؟ گفتم نه! نظر من را می‌خواهید من می‌گویم این قدر، فرض كنید كه پنجاه هزار تومان قیمتش بود من گفتم هفتاد هزار تومان شصت هزار تومان! گفت جدی می‌گویید؟ گفتم بله! صد هزار تومانی درآوردیم گذاشتیم جلوی او، گفتیم هر چه می‌خواهی بردار از این، آن هم بلند شد گفت من اصلا از شما پول نمی‌خواهم، گفتم نه این جور كه نمی‌شود خلاصه. بعد آمد پیش من گفت آقا شما كی هستید؟ گفتم خداحافظ شما ما رفتیم. ولی وقتی خواستم بروم در گوشش این را گفتم، همیشه با افراد برادرانه رفتار كن برادرانه، درست است شما فروشنده هستی و فرض كنید كه می‌خواهی این جنس را به این مبلغ به این كیفیت می‌خواهی بدهی و هی می‌خواهی قیمت را در سطحی ببری كه برای تو منفعت بیشتری داشته باشد، خودت را همین الان بگذار جای او، ببین آن چه حالی دارد؟ آن چه حالی دارد؟ وقتی خودت را جای او گذاشتی خیلی از مشكلات حل می‌شود. اول درنظر بگیر منفعت او را، منفعتاو را در نظر بگیر بعد به فكر منفعت خودت باش بعد به این مسئله فكر كن كه حالا من چقدر منفعت ببرم؟ اول او را راضی نگهدار رعایت حال او را داشته باش.

 یكی از دوستان مرحوم آقا ایشان همین تعمیرات منزل و اینها را می‌كرد، سیم و این چیزها را تعمیر می‌كرد، سیم كشی ساختمان و این چیزها را انجام می‌داد این قضیه مال خیلی وقت پیش است، حدودا سی سال پیش است و بسیار صحیح العمل هم بود و كارش هم درست بود و مورد توجه بود. یكی از مسجدیها در آن زمان منزلی درست كرده بود واز ایشان درخواست كرده بود كه كارهای امور

 برق و اینها را ایشان انجام بدهد، وقتی كه انجام دادند قیمتی را كه مطرح كردند برای آن شخص قیمتش یك مقداری قیمت بالایی بود، خب آن شخصاطلاع نداشت از مسائل برق و اینها، او رفته بود با كسی دیگر صحبت كرده بود و او گفته بود ما برای شما این قدر چیز می‌كنیم. هنوز انجام نداده بود، اشتباه كردم هنوز انجام نداده بود، فقط مبلغ را حدودی مطرح كرده بود. او گفته بود برای شما انجام می‌دهیم به این كیفیت و شاید نصف قیمت دو ثلث قیمت. و به عنون گلایه و شكایت آمده بود پیش مرحوم آقا كه، ایشان آمده و بالاخره از دوستان شما است و از شاگردان شما است، آمده در منزل من و ما از كسی دیگر درخواست كردیم و او این طور خلاصه گفت و حالا شما تذكری بدهید كه مثلا افراد رعایت كنند. خب مرحوم آقا مطلب دستشان بود دیگر، می‌دانستند كه آن مسائل یك قدری مسائل فنی است چون خود ایشان هم یك قسمت از تخصص‌شان تخصص برق بود و این خیلی تفاوت می‌كند مسئله خیلی فرق می‌كند ممكن است دو جور یك ساختمان را برق كشی كنند. در یك قسم چه نوع مصالحی را به كار ببرند و چهامكاناتی را در آن جا به كار ببرند و یك قسم نه! ساده و بسیط و كسی هم كه وارد نیست طبعاً هر دو را به یك شكل می‌بیند در هر حالی كه خب قیمت فرق می‌كند.

 در یك سفری كه با همین رفیق درماشین او به اتفاق مرحوم آقا می‌رفتیم برای یكی از شهرستانها، این قضیه را مرحوم آقا مطرح كردند و بعد به او فرمودند كه انسان در ارتباط با افرادباید به طرق مختلفی عمل كند نه به یك طریق. با بعضی ها به همان چه كه هست باید مطرح كرد، با بعضی‌ها باید انسان حتی استفاده هم نكند حتی استفاده هم نكند با بعضی‌ها حتی باید كمتر هم بگیرد یعنی آن مقداری كه خرج كرده، وقتی ببیند آن شخص متوجه نمی‌شود و روحیه او یك روحیه‌ایی است كه ممكن است آزرده شود حتی یك مقداری اضافه از خودش بپردازد تا این كه او را راضی كند.

 این چه طرز فكری است و چه رهنمودی است كه در قبال سایر رهنمودها می‌تواند مطرح شود؟ شاید الان اگر شما این مطلب را در خیلی جاها مطرح كنید به شما بخندند! بگویند كه آقا این حرفها مال هفت هزار سال پیش است، امروزه این مسائل واین حرفها نیست دنیا بر اساس اقتصاد می‌گردد دنیا بر اساس ارتباطات می‌گردد اگر بخواهی این كار را بكنی همه مردم می‌آیند مال انسان را می‌برند، همه می‌آیند سر انسان كلاه می‌گذارند، هر كسی می‌آید سوء استفاده می‌خواهد انجام بدهد، البته آن افرادی كه ممكن است از این سوء استفاده كنند و بخواهند ناقُلایی دربیاورند انسان باید با آنها برخورد دیگری داشته باشد مسئله در سر جای خودش محفوظ است.

 این برخورد حكایت از یك نوع بینشی می‌كند كه آن بینش در سرنوشت سعادت انسان نقش‌

 حیاتی دارد این بینش همان بینشی است كه او را در آخر مسیر به آن حرف می‌رساند و آن كلام از او صادر می‌شود.

 خدای متعال به رسول خدا می‌فرماید كه بگو من اجر و مزدی را طلب نمی‌كنم فقط هدایت شما. چرا این مسئله را می‌گوید؟ به خاطر این كه آن جنبه‌لطف او به سایر افراد و جنبه محبت او به سایر افراد به حدی است كه آن هدایت و راهنمایی افراد و رسیدن به مطلوب و باز شدن حجاب و وارد شدن در حریم الهی را بر منافع شخصی خودش ترجیح می‌دهد یعنی می‌گوید من به آن جا نرسم، دیگران از این سفره بهره‌مند شوند دیگران از این مائده آسمانی بهره‌مند شوند. یعنی این قدر این مسئله دقیق و ظریف است كه غیر از این كه انسان بگوید در یك همچنین حالی دیگر شخص خودش را نمی‌بیند و وجودی برای خودش نمی‌بیند و آن چه را كه دارد تقدیم می‌كند غیر از این توجیه دیگری نمی‌تواند داشته باشد و این خودش بالاترین مرتبه است بالاترین مرتبه عبودیت كه انسان از خداوند چیزی را درخواست نمی‌كند. البته راجع به این مسئله ان‌شاءاللَه فردا در جلسه عنوان، راجع به همین موضوع چونهست، بنده راجع به این قضیه صحبت خواهم كرد اما آن چه را كه مربوط به این مجلسهست و مناسبت با این مجلس دارد امروز خدمت دوستان عرض می‌كنیم.

 از زمان صدر اسلام به این طرف همیشه بین دو دسته و دو گروه متفاوت در گردش بود. دسته‌اول دسته‌ای كه آنها زمامداران دین بودند و رهبران جامعه بودند و افرادی بودند كه متكفل بیان احكام برای مردم بودند و با توجه به موقعیت خود و موقعیت اجتماع، اینها در ارتباط با مردم منافع مردم و آن جنبه ارتباط را بیشتر مدّنظر قرار می‌دادند تا خود بیان حكم و بیان مسائل. در ارتباط با افرادتمام همشان این بود كه ارتباطات به هم نخورد مسائل دنیای آنها دست نخورد ارتباطات آنها هر روز محكمتر و بهتر و بیشتر مورد توجه مردم قرار بگیرد حال به هر نحوی این قضیه انجام می‌خواهد بگیرد انجام بگیرد، برای این منظور كیفیت ارتباط خود را با افراد هر روز بهتر و بیشتر می‌كردند و می‌كنند، از آن چه كه مورد خرسندی آنها است در ارتباط با مردم دریغنمی‌كنند گرچه بر خلاف شرع باشد و آن اموری كه مورد نارضایتی آنها است مطرح نمی‌كنند. وقتی كه مسئله از آنها می‌پرسند به نحوی مسئله را پاسخ می‌دهند كه رضایت افراد در این ارتباط تأمین شود. برای بیان احكام الهی همیشه شارعی به نفع مخاطب در نظر دارند. این گونه افراد طبعا دین را ملعبه و وسیله برای خواستهای خودشان قرار می‌دهند.

 اینان در ارتباط با دین بنده دنیا هستند نه امیر بر دنیا و اسیر در دنیا هستند نه آزاد در دنیا و ارتباطاتشان. رعایت و ملاحظه افراد یك مطلبی است، دین خدا را بازیچه قرار دادن و برای مردم‌

 توجیه كردن و مطابق با سلیقه مردم مطلب را گفتن مطلب دیگری است. در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ایشان دائما با این قضیه روبرو بودند. در بیان احكام، بیانی صریح داشتند و زبانی برّنده، هر كسی می‌خواست خوشش می‌آمد و هر كسی می‌خواست بدش می‌آمد، هر كسی می‌خواست آزرده می‌شد و هر كسی می‌خواست شاد می‌شد. وقتی بیان احكام می‌كردند ملاحظه هیچ كسی را جز رضای خدا در نظر نداشتند. نمی‌دانم خدمت رفقا و دوستان این مطلب را عرض كردم عمده اشتغال ایشان در آن اوقاتی كه در طهران بودند همین مسجد و ارتباطات اجتماعی بود ارتباطات اجتماعی.

 ایشان می‌گفتند در اول وقت باید نماز خوانده شود حالاهر كسی كه می‌خواهد حضور پیدا كند و هر كسی كه نكند تفاوت نمی‌كند، معمولا آن اهالی منطقه جزو كسبه بودند و مسلمان در آن منطقه كمتر دیده می‌شد، اینها می‌آمدند از مرحوم آقا تقاضا می‌كردند كه نماز را فرض كنید كه نیم ساعت دیرتر بخوانید تا ما بتوانیم به كارمان سر و سامانی بدهیم و بعد بیاییم. ایشان می‌فرمودند كه سر و سامان زودتر بدهید ما سر وقت نماز می‌خوانیم. بارها می‌شد كه خود بنده شاهد بودم ایشان وقتی كه نماز ظهر را می‌خواندند حدود چهار یا پنج نفر پشت سر ایشان نماز می‌خواندند، چهار نفر. نماز عصر كه می‌رسید حدود چهل یا پنجاه نفر می‌شدند. چهار یا پنج نفر، می‌گفتند ما سر وقت نماز می‌خوانیم هر كسی می‌خواهد بیاید و همین روش در همه مسیر زندگی ایشان هم ساری و جاری بود یعنی این خط را پیگیری را می‌كردند و این خط را دنبال می‌كردندو ملاحظه‌ای جز رضای الهی در هیچ راهی در هیچ مسئله‌ای نداشتند.

 در قبال این مسئله افرادی را بنده با چشم خود مشاهده كردم كه بخاطر رعایت محیط و ارادتمندان، نماز مغرب و عشای آنها قضا می‌شد. در یك مجلسی بنده بودم، مجلس جشن عقدی بود كه مرحوم آقا یك ارتباطی با این مجلس داشتند، افرادی آمده بودند، از عصر این مجلس تشكیل شده بود در ایام تابستان و قرار بود تا یكی دو ساعت بعد از غروب این ادامه پیدا كند. هنگام مغرب مرحوم آقا از این در در آمدندو رفتند از در دیگر و درا تاقی كه در پشت آن منزل قرار داشت به اتفاق شاگردانشان كه همه آنها هم نبودند، عده‌ای نماز مغرب و عشا را خواندندو بعد برگشتند در همان جا، در جای خودشان نشستند در حالی كه شخص دیگری كه او هم معمم بودو معنون بود با عنوان بود و معروف بود، فردی را فرستاد برای این كه به جای او در آن مسجد نماز بخواند و خود او نشسته بود و با مهمانان خوش و بش می‌كرد و می‌گفت و می‌خندید تا این كه پاسی از شب گذشت و تا كم كم كم كم مجلس جمع شد و اختتام پیدا كرد و از مجلس بیرون رفتند قطعا تا به منزلش كه می‌رسید نماز مغرب و عشایش‌

 قضا شده بود! شصت سال سن، فرد كذا وكذا و خلاصه. خب این یعنی چه؟

 این مسئله و این دو طیف از اول صدر اسلام تا به حال و بعد از این، ادامه داشته و ادامه دارد. این دو طیف بوده است و خواهد بود. طیفی كه فقط و فقط رضای الهی را در مسائل به نظر می‌آورد و در قبال رضای الهی هیچ كاری را انجام نمی‌دهد و هر چه تقاضا برای رسیدگی و رفع گرفتاریها بشود به آن تقاضاها ترتیب اثر نمی‌دهد.

 یك نفر آمده بود خدمت مرحوم آقا رضوان اللَه می‌خواست راجع به وجوهاتش با آقا صحبت كند ایشان متوجه شدند كه در اموال او اموال ربوی وجود دارد فرمودند بنده حساب نمی‌كنم هر جا میخواهی بروی برو، هر چه اصرار كردند ایشان گفتند امكان ندارد. عبارتی كه به ایشان گفتند این بود كه آقای فلانی! بنده با شما تا دمِ درِ جهنم رفاقت می‌كنم ولی از دمِ درِ جهنم به بعد، دیگر جهنم به صلاح بنده نیست و با مزاج بنده جور درنمی‌آید حالا با مزاج شما جوردرمی‌آید و یا شما انس دارید خود دانید و مختار هستید، ماتا این جا می‌آییم دیگر از جا به بعد نمی‌توانیم بیاییم و آن شخص رفت پیش یك [فرد] دیگری ازافرادمعروف كه به رحمت خدا رفته و از بستگان ما هم اتفاقا بود، به رحمت خدا رفته، آن شخص گفت اشكالی ندارد، شما بیا این جا، پس ما این درسهایی را كه خواندیم برای چه روزی خواندیم؟ برای امروز كه بتوانیم مشكلی را حل كنیم! التفات می‌كنید؟ چقدر شیطان دقیق و ظریف می‌آید جلو و صورت مسئله را موجه جلوه می [دهد] ما این درسها را برای امروز خواندیم كه بتوانیم مشكلات شما را حل كنیم، مطلبی را باقی نگذاریم، نخیر! هیچ اشكالی ندارد و شما می‌توانید انجام بدهید و ما یك كارهایی بلد هستیم یك كارهایی بلدهستیم انجام می‌دهیم كه مشكلات بتواند برطرف شود. خب هر دو نفر رفتند هم او رفت و زودتر از مرحوم آقا هم رفت و هم مرحوم آقا رفتند خب الان چه؟ حالا چی؟ حالا بایدنگاه كرد.

 یك همچنین وضعیتی را ما باید در نظر بگیریم. بنده‌ای كه الان برای دوستان و احبه و اعزّه صحبت می‌كنم به فكر الان و این سلام و صلواتها و آمدن‌ها نباید باشم متوجه باشیم بایدمتوجه فردا باشم كه فردا چه مسائلی، در وقتی كه هر كسی دارد به دنبال وضعخودش و به دنبال كار خودش می‌رود. دوستان و رفقا كه ابراز محبت می‌كنند نسبت به حقیر، باید در این راستا قرار بگیرد كه آن چه برای آنها خیر است از دهان من بیرون بیاید و آن چه كه به صلاح است من مطرح كنم، نه آن چه كه مورد دلخواه است نه آن چه كه نفوس او را می‌پسندند كه قطعا همین طور است قطعا فردی كه به فردای خود می‌اندیشد غیر از این نمی‌اندیشد آن شخصی كه برای فردای خود دچار دغدغه است به این فكر

 نمی‌كند فكرش همین است فهمش همین است می‌خواهد به یك نقطه بالاتری برسد و آن چه راكه بالاتر از این است او را دریابد نه این كه كاری انجام بدهد نه این كه وضعیتی برای او پیش بیاید كه بتواند در این دنیا بی‌دغدغه بگذراند با آسایش بگذراند به یك نحوی زندگی را به سر بیاورد و بدون اینكه از مواهب الهی متمع شود. این مسئله خیلی مسئله مهمی‌است این مسئله خیلی مسئله عجیبی است كهانسان چطور در ارتباط با قضایا و مسائل با آنها برخورد كند.

 بسیاری از دوستان در نامه‌هایی كه می‌نویسند ابراز و اظهار می‌كنند در دو جهت، یكی نسبت به گرفتاریها و مسائلی كه خب طبعا برای هر فردی ممكن است در این عالم اتفاق بیفتد. این بنده مشاهده می‌كنم كه ظاهرا مطالب به شكل دیگری شاید می‌خواهد مطرح شود لذا گفتم كه این بحث را امروز مطرح كنم و یك قدری او را باز كنم تا این كه مسائل روشن شود.

 ببینید راه انسان و راه خداشناسی شوخی بردار نیست راه خداشناسی و راه توحید عبارت استاز شناخت پروردگار و رسیدن به حقیقت عالم هستی آن طور كه هست و آن طور كه باید باشد، این راه راه توحید است. الان اراده و مشیت پروردگار نسبت به جریانات عالم هستی بر همین منوال است كه ما مشاهده می‌كنیم به همین كیفیتی است كه ما مشاهده می‌كنیم خداوند متعال تقدیر و مشیت می‌كند بر اجرای یك امری و توسط وسائطی از ملائكه و وسائط عالم غیب، این قضایا و مسائل در عالم كون و در عالم ماده و درعالم دنیا تحقق پیدا می‌كند. توحید یعنی انسان به یك نقطه‌ای برسد كه احساس كند همه آن چه كه درعالماتفاق می‌افتد از ذات باری تعالی نشأت می‌گیرد و جز او هیچ قدرتی هیچ قدرتی در این عالم حاكم نیست و هیچ واسطه‌ای در این عالم حاكم نیست هیچ واسطه‌ای. و مسائل را باید از آن دیدگاه مورد توجه قرار بدهد و نظر یك سالك در مسائل باید به آن جنبه توحیدی باشد.

 بنابراین در تمام مسائلی كه در شبانه روزِ ما اتفاق می‌افتد انسان دو مطلب را بایدمورد نظر قرار بدهد مطلب اول عبارت از این است كه او آن چه را كه هست از ناحیه پروردگار بداند و منتسب به او بداند، این یك مطلب، واقعا باید این طور بداند. مطلب دوم بر اساس تكلیفی كه خدای متعال برای او مقرر كرده است بر اساس آن تكلیف با آن قضیه برخورد كند. خب آن وقت ببینیم چقدر مسئله عوض می‌شود؟ صورت مسئله ببنید چقدر تغییر پیدا می‌كند؟ یك مسئله‌ای اتفاق می‌افتد بچه‌ای مریض می‌شود حادثه‌ای پیش می‌آید یك مرتبه شوك به انسان وارد نشود این قضیه را یك قضیه‌ای بداند كه اتفاق افتاده مانند سایر قضایایی كه اتفاق افتاده، حالا كه اتفاق افتاده چطور با این مسئله برخورد كند؟ چه عملی در قبال این مطلب انجام بدهد؟ این دو حالت حالتی است كه انسان را قطعا به نقطه توحید می‌رساند.

 حالا اگر قرار باشد انسان در ارتباط با قضایا و مسائل صورت دیگری بگیرد اگر قضیه خوش آیند استاو را مغرور كندو اغفال كند و حال خود را خوش ببیند، اگر قضیه نامناسب است بخواهد این قضیه نباشد، این غلط است. این قضیه نباشد. و هر كس كه بیشتر رعایت این مطلب را بكند طبعا بهره‌او نسبت به این قضایا و مسائل بیشتر خواهد شد.

 بنده یادم می‌آید الان در ضمن صحبت كه داشتم می‌گفتم یاد این قضیه افتادم. یك سال به اتفاق مرحوم آقا، من در آن موقع سنم حدود پانزده شانزده سال بود، بهاتفاق مرحوم آقا در تابستان به اتفاق والده مشهد مشرف شده بودیم آن اخوی كوچكتر ما كه در آن موقع سنش حدود پنج یا شش یاهفت سال بود به دندان درد مبتلا می‌شود اتفاقا آن روز جمعه هم بود و همه جا هم بسته بود و خلاصه این هم دندان درد خیلی اذیتش می‌كند همین طور مشغول گریه و اینها بود خیلی این ....، دو سه مرتبه رفتیم داروخانه چیزی بگیریم همه جا بسته بود آمدیم در منزل و به مرحوم آقاگفتیم جریان این طور است، در این موقع خیلی این اذیت شده بود و خیلی ناراحت شده بود و تقریبا بی‌تاب شده بود از این درد و اینها، مرحوم آقا فرمودند كه یك دعایی كه این دعا را استاد ایشان آقای حداد دادند و به ایشان هم اجازه دادند كه در چه مواردی اجازه دارند كه این دعا را استفاده كنند، ایشان كتابچه را از بغلشان درآوردند به اصطلاح آن صفحه را آوردند دعایی بود و این دعا را هم خواندند، اول به ما گفتند یك همچنین چیزی هست كه خب برای ما جای تعجب نباشد و بعد این دعا را خواندندو به محض این كه دعا تمام شد ایشان هم ساكت شد انگار نه انگار این اصلا دردی بوده و اصلا تمام شد، دیگر بعدا هم درد نگرفت.

 من خودم ندیدم در موردی ایشان استفاده كرده باشد فقط یك مرتبه ایشان گفتند كه در بعضی از اوقات انسان احساس می‌كند اگر بخواهد به آن طریق عمل نكند برای او گرفتاری نفسانی پیش می‌آید اهل فن خوب می‌دانند كه چه می‌خواهم عرض كنم یعنی گاهی از اوقات نفس می‌افتد روی یك دنده كه اصلًا می‌خواهد این قضیه اتفاق بیفتد و هر چه هم بخواهد برسد باید برسد این حالت هم ضرر دارد، برای مقابله كردن بااین حالت، آن وقت آن استاد دستور می‌دهد كه در بعضی از اوقات این مسئله انجام بشود تا این كه انسان بتواند در آن حال تعادل قرار بگیرد و الّا از ابتلائات و گرفتاریها اگر من بگویم چقدر بر سر مرحوم آقا آمد شاید به ساعتها بكشد كه در تمام این موارد، هیچ كدام از آن مجرای عادی و ظاهری تخطّی نكردند در حالی كه ما در سایر طرق و در سایر مكتبها خلاف این را مشاهده می‌كنیم. چون سایر مكتبها نظر به مسئله توحید ندارند و با اسماء و صفات پروردگار نفس خود را متعلق كرده‌اند در این جا چه می‌شود؟ در این جا نفس و سوسه می‌كند و به سمت استفاده از این امور، نفس‌

 كشیده می‌شود حركت می‌كند و این برای او توقف پیدا می‌كند متوقف می‌شود.

 یكی از این افراد كه درباره او كتابهایی هم نوشته شده است و به رحمت خدا رفته است چندی پیش بعضی از دوستان كتابی كه راجع به ایشان بود برای من آوردند من مطالعه می‌كردم و راجع به این قضیه دیدم از اول تا آخر كتاب، تمام حكایات و داستانها و مسائل غیر عادی و اعمال اراده و اعمال نفوس و تصرفات و خلق امور غیرعادی از انواع شفا دادن مرضا و یا رفع گرفتاریها و یا انجام اموری كه مورد توجه و مورد تمایل نفس است از امور دنیوی، تمام كتاب مشغول به این قضایا است همه كتاب.

 بنده زاده داریم تقریبا حدود ده دوازده سال سنش است دو یا سه شب پیش از من سوال می‌كرد این كتاب را خوانده بود می‌گفت آقاجان این كتابی كه الان این مطالبی كه این جا نوشته این مطالب درست است یا درست نیست؟ گفتم اینها درست است دروغ ننوشته، گفت آقابزرگ از این حرفها داشتند یا نداشتند؟ گفتم نه نداشتند ایشان، خیلی كم. گفت پس [باید] مقام ایشان بالاتر از مقام آقابزرگ باشد! گفتم نه! مقام آقابزرگ بالاتر است، خودت جواب را پیدا كن من به تو جواب نمی‌دهم، این كه یك‌خرده فكر كرد گفت جوابش این است كه ایشان لابد می‌توانسته انجام نداده، گفتم بارك اللَه! یك جایزه داری. می‌توانسته انجام بدهد و انجام نداده.

 این نه! دیده دارد هی انجام می‌دهد. شخص می‌آید پیش او و تقاضا می‌كند گرفتارم فرض كنید كه بچه‌ام را در زندان بردند یا این كه فلان مشكل برای من پیش آمده، این می‌بیند قدرت دارد، بعد آن شخص تقاضا می‌كند اصرار می‌كند، این در ارتباط با آن شخص در یك ضعف نفسانی قرار می‌گیرد و خود را تسلیم خواست طرف می‌كند و می‌بازد، گرچه به ظاهر می‌گوید ما این را برای رفع گرفتاری دیگران به كار می‌بریم گرچه بعدمشكلاتی را متحمل می‌شود و گرچه سختی‌هایی را هم متحمل می‌شود و راست هم هست ولی صحبت در این است كه نفس او آرامشش به این است كه توانسته این كار را در خارج برای این فرد انجام بدهد. خب جان من! اگر خواست خدا بر انجام ندادن این كار باشد چرا برخلاف عمل كردی؟

 همین شخص همین شخص در یك سفری كه خدمت مرحوم آقای حداد می‌رسد ایشان رو می‌كنند به او و می‌گویند آقای فلان! شما چه كردید و چه به دست آوردید؟ ایشان در جواب می‌گوید با توجه به توسل به ائمه علیهم السلام و انجام ریاضات و مسائلی، اسم اعظم را به من عنایت كردند اسم اعظم را به من دادند و من هر امری را كه بخواهم انجام می‌دهم، چشمم را می‌بندم و همه دنیا را می‌بینم، آن چه را كه اتفاق می‌افتد در آن طرف دنیا من مشاهده می‌كنم، هر كاری كه بخواهم انجام می‌

 دهم، به هر راهی كه بخواهم بروم می‌روم و درست هم هست البته این طور نیست كه هر چه را بخواهد، آنچه را كه او انجام می‌دهد در قبال آن چه را كه او انجام می‌دهد یك ملیارد هم نیست. این بر اساس ظرفیتش خیال می‌كند همهچیز انجام می‌دهد، بر اساس ظرفیتش، خارج از ظرفیتش را كه نمی‌بیند، خیال می‌كند نیست. التفات كردید؟ چون خارجاز ظرفیتش نمی‌بیند پس می‌گوید دنیا همین است در حالی كه نه! این فقط در عالم ملك و مثال است و یك روز برای دوستان كمّیت مثال را به نسبت به عوالم دیگر توضیح دادم كه یك قطره به دریا است.

 در این جا مرحوم آقای حداد را ببینید، می‌دید رو می‌كند به او و می‌گوید آیا می‌خواهی از تو بگیرم؟ یك مرتبه شروع می‌كند به لرزیدن! آقاجان تو كه اسم اعظم داشتی مگر نگفتی هر كاری كه بخواهم می‌كنم؟ شروع می‌كند به لرزیدن و می‌گوید نه نه! نمی‌توانم این را بدهم یك عمر را زحمت كشیدم و صرف كردم و به هزار مرارت ببینید گیر این جا است به هزار مرارت و بدبختی و بیچارگی افتادم تا به این جا رسیدم چطور از دست بدهم؟ اگر ایشان لطف خدا شامل حالش می‌شد فورا متوجه می‌شد آن كسی كه قدرت دارد اسم اعظم را از تو بگیرد بهترش را به تو می‌دهد، او كه با تو دشمن نیست پس معلوم می‌شود بالاتر از اسم اعظم هم داریم، بهتر و بالاترش را داریم. آنی كه انسان به آن نقطه برسد آن چیست؟ آن توحید است آن نقطه نقطه توحید است كه در آن نقطه خدا را آن چنان كه هست می‌بیند نه آنچنان كه می‌پندارد و آن چنان كه می‌خواهد. خدایی كه برای ما رزق بیاورد خدایی است كه ما می‌خواهیم نه خدایی كه هست، خدایی كه برای ما آسایش بیاورد خدایی است كه ما می‌خواهیم خدایی كه برای ما موانع را برطرف كند خدایی كه زور را از بین ببرد خدایی كه مرض را بردارد خداییكه گرفتاری را رفع كند خدایی كه به شعارهای نفسانی ما پاسخ مثبت بدهد اینها چیزهایی است كه ما می‌خواهیم.

 یكی از افراد چندی پیش بود، سالها پیش، نامه‌ای داد برای بنده و مادرش هم نامه می‌دهد كه آقا دعا كنید ایشان در فلان جا شركت می‌خواهد بكند قبول شود، در فلان جا می‌خواهد برود قبول شود، من برای ایشان پاسخ دادم به صلاح ایشان نیست گفتنددعا كنید كهانجام شود من گفتم هر چه خدا خواست انجام می‌شود، این رفت و در آن جا شركت كرد و الان خود مادرش چند شب پیش برای من نامه داده كه تمام دینش را گذاشته كنار، دیگر نه نماز می‌خواند نه روزه می‌گیرد قرآن را پرت می‌كند روی طاقچه و ....

 این مسئله ناشی از چه جهتی می‌شود؟ ما می‌خواهیم برویم فلان جا قبول شویم ما می‌خواهیم‌

 فلان جا شركت كنیم ما می‌خواهیم به فلان مطلب و منویات دلمان برسیم ما می‌خواهیم به این جا برسیم. یك روز یك شخصی آمد خدمت امام صادق كه ایشان استخاره كند، می‌خواهم به یك مسافرتی بروم سفری بروم سفر تجارتی انجام بدهم اشتغالی انجام بدهم حضرت فرمودند استخاره خوب نیست. رفت و برگشت و اتفاقا سود سه برابری كرد و بسیار شاد و خندان آمد خدمت امام صادق، گفت یابن رسول اللَه این چه استخاره ای بود؟ ما رفتیم و این همه كار انجام دادیم و خوب و خوش و خرم با استفاده بسیار و سود سرشار به وطن مراجعت كردیم این استخاره كجایش اشكال دارد؟ حضرت فرمودند: یادت می‌آید فلان صبح كه از خواب برخواستی چون قافله داشت حركت می‌كرد نتوانستی به نماز صبحت برسی و نماز صبحت قضا شد؟ این استخاره بدیش برای این بود. گفت عجب! یك نماز صبح قضا شد می‌ارزید كه بروی سود كنی بیایی؟ اگر تو رند و زرنگ باشی می‌فهمی‌ثوابی كه از تو فوت شد، آن قدر این عظیم و بلند مرتبه است كه اگر تمام این سودت را به فقرا ببخشی به گرد آن ثوابی كه از تو فوت شد نخواهی رسید. این را می‌گویند مسیر توحید.

 در مسیر توحید سالك باید خدا را همیشه در زندگی خود پیاده كند و به تكلیف بر آن اساس، عمل كند. تكلیف آن چه كه هست باید نسبت به او عمل كند. خدا آن چه را كه می‌خواهد. حالا آن چه را كه می‌خواهد بر چه اساس است؟ ما نمی‌دانیم. ما اطلاع نداریم. ما نمی‌دانیم كه خواست و مشیت او برای چیست و چگونه است. ما در قبال این قضیه چه تكلیفی داریم؟ این مهم است این مهم است. چون یك مسئله‌ای اتفاق می‌افتد انسان نباید دست و پایخودش را گمكند باید ببیند چه تكلیفی دراین جا دارد تا به تكلیف عمل كند. بعضی ها خیال می‌كنند كه آمدن و حركت در راه خدای متعال، باید توأم با گشایش باشد توأم با برآورده شدنحاجات باشد توأم با رفع گرفتاریها باشد توأم با جریان امور بر طبق مراد و خواست باشد اگر این تفكر است بدانند كه این مسئله در جای دیگر است و این متاع در بازار دیگر است نه در بازار توحید. در این جا خواست الهی پیش می‌آید هر كه می‌تواند بسم اللَه هر كه نمی‌تواندجای دیگر.

 دعاها هست تسخیرات هست مسائلی هست رموزی هست افرادیهستند ارتباطاتی هست، بسم اللَه. این جا خبری نیست. اولین مطلبی را كه سالك باید مدّ نظر قرار بدهد این است كه خدای متعال از او چه می‌خواهد؟ این مسئله، تمام شد دیگر، تمام شد و از او چه می‌خواهدو تكلیف او در برابر مطلب چیست؟ جدای از این مسئله به هر چه ما تنازل كردیم قافیه را باختیم چرا؟ چون به آن نقطه نرسیدیم. مكتبی را كه مرحوم آقا آن مكتب را [ترسیم كردند] و به دنبال مكتب بزرگان از اهل توحید، مرحوم‌

 آخوند و امثال ذلك برای دیگران باز كردند این مكتب است، مكتب توحید است. این مكتبی است كه انسان از ابتدای سیر خودش تا انتها فقط یكی را ببیند یك مسئله را احساس كند یك روز گرسنه بود گرسنه باشد، سیر بود سیر بود مریض شد مریض شد در این قضیه تأخیر شد كه شد در آن قضیه این طور شد. حالا تأخیر شود طوری نمی‌شود، سه روز تأخیر شود مسئله‌ای پیش نمی‌آید قضیه‌ای پیش نمی‌آید. آن وقت وقتی كه انسان خود را رها كند احساس می‌كند كه دارد چه می‌رسد؟ رها كند نفس خود را ازاین تعلق باز بدارد تعلق به كیفیت را از خود بیرون بیاورد این مكتب مكتب توحید است.

 لذا بر این اساس ولایت در جای خود قرار می‌گیرد شناخت خدای متعال شناخت امام علیه السلام می‌شود و حقیقتامام علیه السلام واقعیت امام علیه السلام. امام زمان را در همه‌احوال ناظر می‌داند دیگر صحبت كردن از این كه امروز فرج است یا فردا فرج است دیگر نمی‌كند. صحبت كردن از این كه این از علائم آخرالزمان و ظهور است یا آن است دیگر نمی‌كند. صحبت كردن از این كه چطور به خدمت حضرت برسیم نمی‌كند. حضرت را حاضر و در كنار خود می‌بیند در كنار خود. امام زمانی را قبول دارد كه آن امام زمان هم چون پروردگار كه از رگ گردن به ما نزدیكتر است آن امام زمان را از رگ گردن به خودش نزدیكتر می‌بیند، واقعا می‌بیندها، یعنی نه این كه بخواهد بر خودش تلقین كند، وقتی كه ما بنشینیم دو دوتا چهارتا مسئله را بررسی كنیم و حقیقت ولایت را به نظر بیاوریم دیگر چه جای خلأ و نقصان در نفس می‌ماند كه برای پركردن آن نیاز به دیدن حضرت داشته باشیم؟ وقتی كه من در این مجلس امام را ببینم دیگر چه احتیاجی برای دیدن امام در وجود خود احساس می‌كنم؟

 البته یك مسئله‌ظاهری است و آن این كه امام علیه السلام خب دیدن حضرت خودش بركت است خودش یك عنایت است خودش یك لطف است انسان امام را ببیند بهتر است یا نبیند؟ خب این یك مطلب عادی است اما یك وقتی انسان همه‌كار و زندگی و فكر خود را می‌گذاردنماز می‌خواند برای این كه به خدمت امام زمان برسد روزه می‌گیرد برای این كه خدمت امام زمان برسد زن و بچه را ول می‌كند بلند می‌شودجمكران، شب را تا به صبح می‌ماند تا امام زمان را ببیند تو پیش زن و بچه‌ات باش امام زمان در همان منزل تو حضور دارد ما جمكران رفتن نداریم، این طرف و آن طرف رفتن نداریم، شبها به این طرف و آن طرف رفتن نداریم.

 آن شخصی كه می‌خواهد امام زمان را در جمكران پیدا كند آن امام زمان خیالی است نه امام زمان حقیقی، امام زمان حقیقی در منزل خود تو است تو اسباب گناه را از منزلت بردار امام زمان پایش را می‌گذارد آن جا. اگر اسباب گناه را از منزل برنداشتی امام زمان را در جمكران هم پیدا نمی‌كنی، تو آن‌

 چه را كه او می‌گوید انجام بده او خود به دنبال تو خواهد آمد نه تو به دنبال او بروی! این مطالبی كه عرض می‌كنم مطالب خودم نیست، امام زمان علیه السلام جدای از سنت پروردگار كه كاری انجام نمی‌دهد مسیرامام زمان علیه السلام مسیر دستگیری است مسیر هدایت و ارشاد است و این قدر فضل الهی بزرگ است و رحمت الهی واسع است كه اگر ما بخواهیم راجع به این قضیه صحبت كنیم ممكن است برای بعضی شبهه ایجاد شود، این قدر رحمت خدا واسع است و این قدر وسیع است.

 به قول بایزید، از خدا تقاضایی داشت و هر چه ناله و فریاد می‌كرد خلاصه هنوز لابد وقتش نرسیده بود كه توجهی بشود، توجه كه به او می‌شد كیفیت توجه تفاوت می‌كند، رو كرد به خدا گفت خدایا آن چه را كه می‌خواهم اگر ندهی از آن لطف و كرمت نسبت به بندگان، مطالبی به این خلق می‌گویم كه دیگر كسی تو را عبادت نكند! خدا گفت خیلی خب من می‌دهم تو نگو من می‌دهم خلاصه آنی را كه می‌خواهی به تو می‌دهیم. این قدر خداوند لطفش عام است و این قدر مسئله باز است.

 یك روایتی است بسیار روایت روایت عالی است این را برای ختم مجلس كه خب دیگر طبعا موقع نماز است و بعضی از دوستان از راههای دور آمدند باید برسند دیگر این را عرض می‌كنم تا ان‌شاءاللَه برای جلسه بعد خب مطالب دیگری خدمت رفقا و دوستان و كیفیت تطبیقانسان با این مسئله، این را خدمت شما عرض می‌كنم.

 روایت از امام باقر علیه السلام است سلام بن ظاهرا مستنیق این روایت را از امام علیه السلام نقل می‌كند كه نشستم در كنار امام باقر علیه السلام، مجلسی بود حضرت صحبت می‌كردند در این موقع حمران بن اعین از اصحاب بسیار بزرگوار امام باقر و امام صادق علیهما السلام وارد می‌شود، رو می‌كند به امام علیه السلام و می‌گوید یابن رسول اللَه این چه قضیه‌ای است و چه مسئله‌ای است كه هر وقت ما خدمت شما هستیم و مطالب را [در] خدمت شما می‌شنویم ودر محضر شما قرار داریم، این چه مطلبی است كه انگار در این دنیا نیستیم؟ انگار از روی زمین بالا آمدیم؟ تعلقات خودمان از دنیا بریده می‌شود؟ در این هنگام اگر ملك الموت بیاید پاسخ او را با خشرویی و خوشوقتی خواهیم آمد و آماده برای رفتن هستیم دل ما در آن موقع رقت خاصی پیدا می‌كند و نسبت به اموری كه سختگیری می‌كند در غیر از این موقع، آن جا بسیار گذرا عبور می‌كنیم و خلاصه گویا خود را در بهشت و در نعمات و ریاضالهی می‌دانیم اما همین كه از پیش شما می‌رویم بیرون و می‌رویم پیش زن و بچه و اینها، چشممان به انها می‌افتد صحبتی كه با آنها می‌كنیم مشغولیتی كه با آنها پیدا می‌كنیم كم كم آن حالت در ما از بین می‌رود؟ از بین می‌رود و تبدل به حال دیگر پیدا می‌كنیم دیگر آن حال اول را نداریم به شخصیت دیگری متبدل‌

 می‌شویم كهاین شخصیت با آن شخصیت اول تفاوت می‌كند این چه حالی است؟ آیا این نفاق است؟ آیا باید بر خود بترسیم و آیا باید نگران باشیم یا این كه یك حال طبیعی است؟ خب برای همه افراد پیدا می‌شود. حضرت فرمودند نه نه، این نفاق نیست این یك مسئله‌طبیعی است كه در مجالس مختلف، نفس به صور مختلفی درمی‌آید و انسان البته باید خود را با شرایط آن محیط تطبیق بدهد و باید حال خود را استمرار ببخشد اما بالاخره برای گذران زندگی و گذران روزگار كه انسان نمی‌تواند به این حال بماند.

 بعد امام علیه السلام فرمودند روزی رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بودند جوانی وارد شد و گفت یا رسول اللَه! همین سوال را از پیغمبر كرد كه ما وقتی ما با شما هستیم این طور هستیم و فلان و وقتی كه می‌رویم به شكل دیگری درمی‌آییم آیا این نفاق است؟ حضرت فرمودند نه، این طور نیست این نفاق نیست اگر شما بر آن حال بمانید و بر آن وضعیت بمانید وادامه پیدا كنید لصافحتم ملائكی السماء و الارض‌[[1]](#footnote-1) با ملائكه آسمان و زمین شما مصافحه می‌كنید و آنها را خواهید دید و آن قدر سبك خواهید شد كه بر روی آبحركت می‌كنید بدون این كه در زیر آب فرو بروید و روح شما این قدر لطیف خواهد شد.

 بعد آن جوان می‌گوید آیا این گناهانی كه ما مرتكب می‌شویم آیا با راه ما منافات دارد؟ حضرت فرمودند نخیر! خطا و لغزش، این لازمه آدمی‌است خداوند دوست دارد كه بنده او همیشه در حال توبه باشد و همیشه بخواهد به او رجوع كند خیلی عبارت عبارت عجیبی است این مطلبی را كه خدمت شما عرض می‌كنم سرّی در آن نهفته است رسول خدا فرمودند كه اگر شما گناه نكنید خداوند قومی‌را خلق خواهد كرد كه آنها گناه كنند وتوبه كنند! این خیلی دیگر عجیب است! یعنی ما آمدیم و خدا را دست كم گرفتیم خیال می‌كنیم هیچ كار خلافی نباید ازما سر بزند هیچ عمل خلافی نباید انجام بدهیم، نه! مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه می‌فرمودندسالك كه گناه نمی‌كند خطایی از او سر می‌زند خدا هم برای همین اوقات می‌بخشد برای همین اوقات می‌بخشد.

 پس بنابراین آن چه كه وظیفه ما است این است كه در مقام عبودیت باشیم و تمام امور خود را به خدا بسپاریم و از تغیر حال و تبدل حال هیچ نگران نباشیم خدای متعال رحمتش واسع است و تمام گناهان و خطاهای ما را در صورتی كه در راه باشیم مورد عفوقرار می‌دهد.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه همیشه خداوند رحمتش و توفیقش شامل حال ما بشود. دست امام زمان علیه السلام همیشه بر سر ما مستدام باشد و مهم این است كه ما خود را به مقدار توان و قدرت درتحت رضای بزرگان و اولیای دین قرار دهیم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. تفسير العياشى، ج ١، ص ١٠٩ و الكافى، ج ٢، ص ٤٢٤ (با مقدارى اختلاف). [↑](#footnote-ref-1)